

ژاپن، الگوی اقتصاد و توسعه شرق

یسوکومی شیما، یک نویسنده وطن‌پرست ژاپنی ۲۵ سال پیش نوشت: «ژاپن رو به فنا است و در آینده کشوری خواهد بود بی‌بنیان، تهی، رنگ باخته و در عوض ثروتمند و هوشیار».

«امروز پس از ۲۵ سال پیش‌بینی این نویسنده ژاپنی تحقق یافته است و موفقیت‌های مادی ژاپن همچنان در حال از هم پاشاندن ارزشهای سنتی کشور است. امروز ابرستاره اقتصادی جهان که تحسین و شگفتی جهانیان را برانگیخته است از گسترش ارزشهای سنتی خود به خسار از سرزمینش عاجز است. موفقیت‌های ژاپن پس از جنگ دوم جهانی همواره در معرض این تهدید بوده است که مدرن‌سازی به مفهوم غربی کردن کشور است. غرب مدعی است به حیطه‌ای از قوانین بین‌المللی دست یافته که می‌تواند بر همه چیز جهان، از اقتصاد گرفته تا ظریفترین هنرها و علوم مسلط شود و بر آن حکم براند. تا قبل از جنگ بین‌المللی دوم عقیده غربیان بر این بود که دسترسی به چنین گستره‌ای از قوانین و حقوق بین‌المللی کشورها را به سوی یک سرنوشت مشترک پیش خواهد راند زیرا غرب پیشرفته‌ترین کشورها را در خود جای داده و سایر کشورها ناچارند با تقلید از این قطب، و از طریق توسعه به شیوه غربی خود را به نحوی با غرب سازگار سازند. چنین طرز تفکری هنوز هم بر سیاست‌های خارجی آمریکا حاکم است. این نظریه که مدرنیته کردن مفهوم جز غربی کردن کشورها ندارد همواره مورد توجه منتقدان بوده است. پاره‌ای از این منتقدان معتقدند که چنین نظریه‌ای برتری فرهنگی غرب را که تناقض آشکار با مکاتب طرفدار مساوات ملتها دارد در خود پنهان کرده است و به تبعیض فرهنگی مردم با سنتها و نژادهای متفاوت می‌انجامد. این ایده نژاد سفید را در رأس هرم نژادها قرار می‌دهد و بنابراین باور داشتن آن ممکن است هر لحظه حساسیت‌های نژادی را تحریک کند و به انفجار نزدیک سازد. این مکتب هوادار و مدعی تسلط ارزشهای ملتهای ثروتمند بر سایر ملل، و بنابراین در تضاد دائم با آزادی، اصالت فرد و خویشننداری ملتها است. منتقدان این نظریه ژاپن و قلب تپنده آنرا دلیلی مستحکم برای رد این تز آکنده از

تبعیض قرار داده‌اند. ژاپن در پیش و سایر کشورهای آسیای جنوب شرق در پی آن سرسختانه می‌کوشند تا متفاوت با غرب باقی بمانند. غربی کردن یا دست کم ایده آن که آمریکائیان سخت به آن پای بندند مبتنی بر جدائی استعدادهای مسئولیت‌های فرد از فرد است در حالیکه ژاپنی‌ها کار گروهی را بر استعدادهای اهلیت فردی، اغماض و چشم‌پوشی از لغزشهای فرد ترجیح می‌دهند. آنها پیرو انضباط و وفای در روابط اقتصادی و اجتماعیشان هستند که این خود نوعی دموکراسی است که غرب با آن بیگانه است. موفقیت‌های کشورهای دموکراتیک آسیای جنوب شرق بنیانی غربی نداشته است و آنها کوشیده‌اند پیشرفتهای خود را در چارچوبی که خود «شرقی کردن» مینامندش متجلی سازند.

ادعای غرب، پاسخ شوق

در چند سال گذشته کتابهای بسیاری که به نفی فرهنگهای سربرداشته در شرق پرداخته‌اند در غرب منتشر شده و نویسندگان این کتابها سعی کرده‌اند که روابط حاکم بر کشورهای شرق آسیا را زیر سوال برده و آنها را خشک، دست‌نیافتنی و عاری از انعطاف لازم برای پیشرفت یک جامعه قلمداد کنند. آنها ژاپن را متهم می‌کنند که تنها مکانی است برای تولید، داد و ستد و انباشتن پول و در مناسب‌تشان با آمریکا نیز جز توجه به دستورالعملهای داد و ستد و مبادله پول و کالا هدف دیگری را تعقیب نمی‌کنند اما شرفیها برای این نویسندگان پاسخ خود را دارند. آنها در چارچوب ملی و نژادیشان سخت از همصدائی، همفکری و هم کرداری بهره‌ای شایسته می‌برند. سال گذشته رهبران منطقه آسیای جنوب شرق اعلامیه باتوکوک را درباره حقوق بشر منتشر کردند که حقوق بشر را از دیدگاه آسیایی، یعنی هماهنگی، انضباط و گروه گرایی مطرح ساخته بود. این ایده‌ها با آنچه که در غرب مطرح است و بر هرج و مرج و هرزه‌گری و بی‌بند و باری مبتنی است، اصولاً جوهر و طبیعتی متفاوت دارد. گاه دیده می‌شود که حقوق بشر به شیوه آسیایی از سوی شهروندان ساده آمریکایی که از غوغای شراوت و بی‌بند و باری و خشونت به ستوه آمده‌اند استقبال می‌شود، مجازات یک نوجوان امریکایی

که به خاطر ایجاد ناآرامی در خیابانهای سنگاپور محکوم به خوردن شلاق محکوم شد با خرسندی غیرمنتظره خانواده‌های آمریکایی روبرو گشت.

این درست است که آسیائیهایی بی‌رحمی‌ها و درنده‌خوئیهای ژاپنی‌ها را در طول جنگ بین‌المللی دوم از خاطر نبرده‌اند ولی آنها امروز ژاپن را به عنوان قهرمان طبیعی سیستم‌های موجود در شرق گیتی می‌نگرند. ماها تیر محمد نخست وزیر مالزی در سالهای ۱۹۸۰ و قبل از آغاز مبارزات انتخاباتی خود مدتی را در ژاپن به سر برد و درسهای فراوان برای آینده کشور خود گرفت، شعار «نگاه به شرق» او یکی از عناصر مهم در پیروزی انتخاباتی او بود. گروه جنوبی تمام تجارب و موفقیت‌های صنعتی خود را مرهون مدل‌گیری از ژاپنی‌ها می‌دانند، ژو رونگ‌جی برجسته‌ترین شخصیت اقتصادی چین قبل از ارائه هر طرح اقتصادی مدتی را برای تحقیق و بررسی و بازنگری طرح خود در ژاپن اقامت می‌گزیند و ژاپنیهایی نیز متقابلاً نسبت به در اختیار گذاشتن تجارب و تازخیچه موفق صنعتی خود به همسایگانشان با دست و دل بازی عمل می‌کنند.

بسیاری از کارشناسان غربی باور دارند که موفقیت‌های غرورانگیز آسیائیهایی مبارزه جوئی بس نیرومندتری از کمونیستها را در دوران اقتدار اتحاد شوروی به غرب تحمیل کرده است. به جز این کارشناسان، مردم عادی در آسیا نیز از اینکه با حربه اقتصاد و نه تهدیدهای نظامی غرب را به مبارزه طلبیده‌اند در خود احساس غرور می‌کنند. اما بر سر راه این مبارزه جوئی موانعی چند نیز وجود دارد:

دامنه تنوع فرهنگها در غرب بسیار گسترده‌تر از پیش‌های محدود در شرق آسیا است. دامنه اقتصادهای غرب، از فرهنگ متحرک فرانسه گرفته تا جهان‌بینی پدر سالاری طولانی صنعتی در آلمان و بازار اصیل و کاملاً آزاد در آمریکا گسترده است. پاره‌ای از جوامع غربی تکرر و فردگرا و بخشی گروه‌گرا با سنتها و زیربناهای خانوادگی هستند، ولی همه این جوامع در یک خصوصیت اشتراک رفتار دارند و آن اینکه همگی به دنبال هدفهای زنده و متحرکند و مدل‌های تثبیت شده اقتصادی را نمی‌پسندند. از

این گذشته مدل غالب در توسعه غرب که به افراط بر فروش انبوه جهانی ولی ناپیشرفته در سالهای ۱۹۵۰ متکی و اقتصادهای غرب را دلمشغول ساخته بود، با مدل آسیای جنوب شرق که می‌گفت با ایجاد موانع تجاری بر سر راه کالاهای خارجی و جایگزین کردن کالاهای داخلی، دخالت سنگین در بازارها و رویارویی با شرکتهای چند ملیتی باید به ستیزه‌جویی بازرگانی با غرب برخاست متفاوت بود. اگر نگوئیم که در مقایسه دو اقتصاد شرق و غرب، شرقیها کاریکاتوری از مدل‌های غربی را برگزیده‌اند باید بپذیریم که بنیانهای اقتصادی در شرق یک پدیده استثنائی و کاملاً متفاوت با غرب نیست، گرچه صورت غذا (منو) متفاوت است ولی دستمایه آشپز از ترکیبات و مواد مشابه تشکیل شده است.

یک اعتراض بزرگ از سوی صاحب‌نظران متوجه پدیده تفکر مبارزه‌جوئی نیرومند شرق آسیا علیه غرب است و آن اینست که وابستگی کشورهای شرق آسیا به ژاپن به عنوان مدلی بسی معارضه هیچ شباهتی به وابستگیهای کشورهای غربی به یکدیگر ندارد و بنیادهای پا گرفته در روابط کشورهای آسیائیهایی با ژاپن بسیار شکننده‌تر از این روابط میان کشورهای غربی است. مثلاً در رکودی عمیق که دامنگیر ژاپن است و در تلاش برای خروج از آن جلوه‌های غیر غربی ژاپن به شدت رو به تخریب است و مدل «شرقی شدن» آن در حال دگرگونی است.

پاره‌ای از افراطیون با این ایده بسر خوردی کورکورانه دارند، آنها می‌گویند ژاپن هرگز در آستانه تسلیم سنت‌های دیرینه خود قرار ندارد، سنتهایی که موجب شد ژاپن به بالاترین رشد، پست‌ترین نرخ جنایت و مناسب‌ترین برابریهای اجتماعی دست یابد. با اینهمه مدلی که تخم این دستاوردها را کاشت و به ثمر رساند امروزه امتیازات خود را از دست می‌دهد. بسیاری از جلوه‌های نیرومندی به تدریج به ضعف می‌گرانند، بسیاری از این جلوه‌ها تنها در اقتصاد ژاپن درخشندگی خود را حفظ کرده‌اند و نه در فرهنگ آن خطه. این بررسی اصرار دارد که بگوید ژاپن در حال تحول، تغییر

و دگرگونی است:

غریبها نمی‌توانند بپذیرند که مدرنیسم از غرب‌گرایی جدا است و رنگ باختگی فرهنگ ژاپنی که در آغاز این مقوله یوکومی شیما آنرا مطرح ساخت یک واقعیت است.

دگرگونی مدل‌های ژاپنی

یک عنصر اقتدار پیشین ژاپن که امروز همین عنصر تبدیل به ضعف شده است ریاست‌گرایی و رعایت بسیار سخت سلسله مراتب و محافظه‌کارهای اجتماعی است. گرچه این ارزشهای تزریق شده به مدیریت و اقتصاد ژاپن موجبات یک انضباط و دیسیپلین سنگینی را فراهم آورده ولی فشار و خفقتی غیر قابل تحمل بر نیروهایی که تازه به بازار کار وارد می‌شوند تحمیل می‌نمایند. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم اعمال این شیوه‌های فشرده چندان اهمیتی نداشت زیرا سرعت رشد به جوانان فرصتهایی درخشان را برای کار و پیشرفت می‌داد ولی از سال ۱۹۷۳ و ظهور نخستین شوک نفتی سرعت رشد اقتصادی ژاپن شدیداً کاهش یافت و فرصتهای موجود را از نیروهای جوان گرفت. امروز برای درخشیدن ستارگان جوان فشارهای گذشته‌کارآیی خود را از دست داده‌اند و مدیران ژاپنی ناچار شده‌اند باورهای سنتی گذشته را که بر رعایت سلسله‌مراتب مبتنی بوده‌اند تعدیل کنند. مدل‌های دیگری نیز که ژاپن پس از جنگ دوم جهانی برای سرعت بخشیدن به رشد انتخاب کرد امروز منسوخ و کهنه شده‌اند. در آن سالها ژاپن تمام توجه خود را به تقلید و کپی کردن تکنولوژی غرب معطوف می‌داشت ولی امروز ناچار است خود وارد حوزه تحقیقات، ابداعات و اختراعات شود. از سوی دیگر به دلیل داشتن مازاد هنگفت بازرگانی خارجی و پولی مقتدر رویای صادرات انبوه دیگر نمی‌تواند ادامه یابد و ژاپن ناچار است برای راندن اقتصاد خود به جلو فشار را متوجه مصرف داخلی کند.

ممکن است گفته شود به رغم فشارهایی که بر ژاپنها برای ایجاد تغییر در ساختارهای اقتصاد و مدیریت وارد می‌شود این کشور سیاست چسبیدن به سنتها را ادامه خواهد داد ولی تاریخچه سیاسی اخیر کشور امکان چنین رجعتی به گذشته را نمی‌دهد. در سال ۱۹۵۵ از ادغام دو حزب بزرگ ژاپن حزب لیبرال دموکراتیک شکل گرفت که مدت ۳۸

سال بر کشور حکم راند. در اوائل، چنین تحولی چندان بد نبود زیرا تهدید سوسیالیسم طرفدار شوروی از طریق در پیش گرفتن سیاستهای متعادل و طرفدار داد و ستد خنثی می‌شد، اما در سالهای ۱۹۸۰ که این تهدیدها کم‌رنگ می‌شد ژاپنها متوجه شدند که حزب لیبرال دموکرات به فساد کشانده شده است. این حزب برای سرپوش گذاشتن بر فساد و رشوه‌خواری، در پیمانهای دولتی و اعطای گواهی‌نامه‌ها و مجوزهای بازرگانی تجدید نظر کرد، این اعمال مستقیماً بر فعالیت شرکتها اثر گذاشت، رقابت دچار تزلزل شد و مصرف‌کنندگان به شدت آسیب‌پذیر شدند، با این حال حزب لیبرال دموکراتیک همچنان در قدرت باقیماند، دلیل آنهم

پیمانکاران صنایع ساختمانی که به سران حزب رشوه می‌دادند به زندان افتادند. علیرغم همه این اقدامات در ماه ژوئن گذشته که ائتلافی جدید به رهبری تومیچی موریمای سوسیالیست قدرت را به دست گرفت لیبرال دموکراتها موفق شدند موضعی جدید را در این ائتلاف به دست آورند و مانع از مرگ سیاسی حزب خود شوند.

در حال حاضر ایده‌های رفورمیستی و اصلاح طلبانه در دستور کار دولت ژاپن قرار دارد، ایشیرو اوزاوا نخست‌وزیر پیشین که بیشترین مسئولیت را در سقوط دولت لیبرال دموکراتیک داشت می‌گوید: «ما باید سیاستهای خود، اقتصاد خود، اجتماع خود و مسئولیتها و تعهدات خود را اصلاح کنیم در غیر

بوروکراسی ژاپن نیز آغاز شده است. ژاپنی‌های سنتی به تدریج حساسیت خود در خاموش کردن روحیه بکارگیری مدل‌های آمریکائی - انگلیسی را از دست می‌دهند، تعداد بوروکراتهایی که حامی جلوگیری از اصلاحات و تغییر در قوانین سنتی هستند روز به روز کاهش می‌یابد، نتیجه آنکه آزاد سازی لیبرالیستی - گرچه به آهستگی - جای خود را در اقتصاد و مدیریت ژاپنی باز می‌کند و بسیاری از بوروکراتهای سنتی پذیرفته‌اند که مدرنیسم و جوان‌گرایی در کشمکشهای موجود در میان گروههای سنتی پیروز شده است. دلایل متعددی برای متقاعد شدن به اینکه ژاپن به سوی غرب‌گرایی می‌رود در دست است: بسیاری ای



این بود که حزب قوانین انتخاباتی را به شیوه‌ای تنظیم کرده بود که به مناطق روستائی امتیازاتی سه برابر حوزه‌های شهری می‌داد و بنابراین هر زمان که لازم می‌شد روستائیان به حمایت از این حزب برمی‌خاستند، به همین دلیل کمتر کسی در ژاپن معتقد است که حزب لیبرال دموکراتیک برای همیشه از صحنه سیاسی ژاپن حذف خواهد شد. سال گذشته دولت لیبرال دموکراتیک سقوط کرد و ائتلافی از فراکسیونهای اصلاح طلب جای آنرا گرفت که در این ائتلاف نیز گروهی از سران لیبرال دموکراتها شرکت داشتند، در ژانویه گذشته این ائتلاف در قوانین انتخابات تجدید نظر کرد و بخشی از امتیازهایی را که به مناطق روستائی داده شده بود پس گرفت. گروهی از

اینصورت نخواهیم توانست موضع قدرتمندی را که امروز در جهان به دست آورده‌ایم حفظ کنیم. موریمای با این سخنان رادیکالیستی نه تنها مخالفتی ندارد بلکه بر اجرای آن اصرار می‌ورزد، اما در عین حال معتقد است که مقررات حاکم بر اقتصاد ژاپن باید دگرگون شود و فردگرایی در آن تقویت و از قدرت گروه‌گرایی کاسته شود. اما آیا این ایده به تخریب اقتدار اجتماعی و از جمله برابری و نظم اجتماعی منجر نخواهد شد؟ مقامات ژاپن در پاسخ به این سوال می‌گویند: «ژاپنها مردمانی با تجربه و انعطاف پذیرند و بدون توجه به گذشته‌ها آماده‌اند ایده‌های جدید رفورمیستی را بپذیرند. ایجاد اصلاحات در درون

تمایزات ژاپن چون قدرت گروهها، فقدان گفت و شنودهای سیاسی، پدرسالاری و حس وفاداری اصالت فرد را تضعیف کرده است. چنانچه این تمایزات و سنتها در مسیر فرهنگ ژاپن تثبیت شده و جا افتاده باشد نباید انتظار داشت که به این زودیها از فرهنگ کشور زوده شده، اما با نگاهی به تاریخ مدرن ژاپن می‌بینیم که این عناصر نه تنها جا نیفتاده بلکه همواره دستخوش تحول بوده و سعی کرده‌اند خود را از حیطه سنت‌گرایی و واپس‌نگری بیرون بکشند. در غرب نیز اصالت فرد همیشه بر جوامع حاکم نبوده است، در اروپای فنودال زندگی معنوی همواره به وسیله نسخه‌هایی که از سوی میراث بران مسیحیت داده می‌شد و اراده پروردگار را

غرب مبارز جوئی آسیائیاها را خطرناکتر از کمونیسم می داند

برتر از هر اراده‌ای می‌دانست دیکته می‌شد، انگیزه‌های فردی هرگز جرات بروز در مقابل کلیسای کاتولیک را نداشتند. رعایا بندگان ارباب به حساب می‌آمدند و سوگند داده می‌شدند که به اربابان، شاهزادگان و سلاطین خود خیانت نکنند و مجازاتشان در قبال سرپیچی از عبودیت اربابان بسیار سخت و سهمگین بود. این مجموعه که روابط معنوی اجتماع را تشکیل می‌داد با ظهور رنسانس و تجدید حیات صنعتی و معنوی اروپا به ضعف گرایید و طولی کشید که محو شد. پس از این دوره روزنامه‌ها و نشریاتی که یکی پس از دیگری منتشر می‌شد به فرد به عنوان یک عضو با اهمیت جامعه اجازه می‌داد که ایده‌های خود را در سطحی متنوع و گوناگون مطرح نماید. مارتین لوتر کشیش مسیحی به رواج ایده‌های اصالت فرد پرداخت و در موعظه‌های خود اعلام می‌کرد که تعالیم انجیل برای فرد بیش از میراثی که به کیشیان رسیده است اهمیت قائل شده است. به زودی فنودالیسم جای خود را به بازار آزاد کار و داد و ستد داد و روابط رعیت و ارباب به روابط و قراردادهای میان انسانهای آزاد تبدیل شد. با این حال این روند سرعتی لاک‌پشتی داشت و سالها طول کشید تا اصول آزادی فرد از میان خاکسترهای نظام فنودالیسم رشد کند و به ثمر برسد.

در ژاپن، فنودالیسم تا قرن نوزدهم به حیات خود ادامه داد. اربابان از طریق مبادله رعایا و کنتزارن روابط خود را مسالمت آمیز نگه می‌داشتند. روستائیان ناچار بودند بخش عمده‌ای از محصولات کشاورزی خود را به عنوان بهره مالکانه به ارباب تسلیم کنند و بدین منوال جامعه برای سالهای طولانی در یک نظام قبیله‌ای محبوس و بی‌حرکت به بند کشیده شده بود. در سال ۱۸۵۳ آمریکاها برای نخستین بار دندان تیز خود را به ژاپن نشان دادند و با اعزام ناوهای جنگی خود از ژاپنها خواستند تا به انزوای ۲۵۰ سال خود خاتمه دهند.

رهبران ژاپن که لزوم ایجاد تحول را حس کرده بودند دریافتند که برای حفظ استقلال خود راهی جز مدرن کردن کشور از طریق سازمان دادن یک انقلاب صنعتی ندارند. گرچه ورود ژاپن به جهان صنعتی از همین تاریخ آغاز شد ولی انقلاب معنوی آن با آهنگی بسیار کند راه رشد در پیش گرفت و به همین دلیل آزادی و اصالت فرد نیز به آن سرعتی که موفقیت‌های صنعتی به دست آمد تحصیل نشد و امروز می‌بینیم که در کنار تکنولوژی بسیار پیشرفته ژاپن سنتها و فرهنگ ملی آن همچنان تبلور گذشته خود را حفظ کرده است. این ترکیب برای غریبها غریبه است زیرا مدرنیزه شدن جوامعشان روند معکوس با ژاپن داشته و انقلاب معنوی در غرب قبل از انقلاب صنعتی حادث شده است. انقلابهای نامنظم در ژاپن جوامعی را بر جای گذاشته که ثابت کرده‌اند می‌توان انقلابها را با ترکیبی از پیشرفتهای صنعتی و حفظ همزمان سنتها و فرهنگ ملی به ثمر رساند، اما حقیقت این است که ژاپنیه‌ها در تحقق بخشیدن به انقلاب معنوی خود تأخیر دارند ولی آن را متوقف نکرده‌اند، آزادی و اصالت فرد در جوامعشان پذیرفته شده است و درست به همین دلیل مظاهر مشخص سنتهایشان در حال محو شدن است.

راه طولانی آشتی دادن صنعت و سنت

یک راهنمای موزه در توکیو با غرور شرح می‌دهد که چگونه یک مهندس ژاپنی به نام نامیهی اودیبارا در سال ۱۹۱۰ در یک پینه‌دوزی متعلق به یک شرکت معدنی نخستین موتور الکتریکی را ساخت و سال بعد شرکتی را به نام خود به ثبت رساند و نام این شرکت را هیتاچی گذاشت، نامی گرفته شده از روستایی به همین نام. تا قبل از این تاریخ دهکده هیتاچی در میان کوههای سرسبزی که دامنه‌اش به اقیانوس آرام کشیده می‌شود یک روستای معمولی با اقتصادی ماهیگیری بود ولی با پیدا شدن معادن مس و طلا در اعماق کوهستانهای آن ناگهان درخشیدن آغاز کرد و شرکت هیتاچی با استفاده از این فرصت و دسترسی آسان به مواد اولیه نخستین لکوموتیو برقی را در سال ۱۹۲۴ و نخستین یخچال برقی را در سال ۱۹۳۲ تولید کرد و در سالهای جنگ با ایجاد تغییراتی در خطوط تولید خود به ساختن

مهمات برای ارتش امپراتوری اقدام کرد. بمب افکنهای امریکایی در سال ۱۹۴۵ کارخانجات هیتاچی را با خاک یکسان کردند ولی طولی کشید که اراده پولادین مردان هیتاچی باعث شد کارخانجات شرکت مجدداً ساخته و راه‌اندازی شود. در سالهای ۱۹۶۰ شرکتی که اودیبارا تأسیس کرده بود محصولاتی از کامپیوتر گرفته تا قطارهای سریع السیر و میکروسکوپ راهی بازار کرد. همزمان با ارتقاء حیثیت انگیز تکنولوژی و نیروی کار، شرکت هیتاچی یک سری اقدامات فرهنگی را نیز به موقع اجرا گذاشت و در اجتماعات کارگران ایده‌هایی برگرفته از کلمه «وا» به معنی هماهنگی توضیح داده می‌شد. مدیران و کارگران لباسهای متحدالشکل که از مدلهای سنتی الهام گرفته شده بود بر تن می‌کردند. به آنها تعلیم داده می‌شد که به همکاران چون برادر خود اعتماد کنند و در محیط کار با همکاران همان رفتاری را داشته باشند که در خانه خود با خانواده‌شان دارند (در همین سالها در غرب به جای هماهنگی میان کارگران و مدیران رویارویی میان آنان که مظهر واضح آن اعتصاب بود جریان داشت).

شرکت هیتاچی با فروشی برابر یک درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۶۵ پیشاهنگی معجزه صنعتی ژاپن را به عهده داشت. زندگی در روستای هیتاچی که البته امروز شهری است صنعتی، برای کارکنانش مانند زندگی در خانه و میان خانواده بود. کارگران در گروههای دو نفری در یک اتاق می‌خوابیدند و در رستوران شرکت غذا می‌خوردند و در حمامهای عمومی شرکت به نظافت می‌پرداختند و شبها هر کارگر همان چهره‌های هر روز را در قهوه‌خانه شرکت ملاقات می‌کرد. همسران کارگران همگی از فروشگاه شرکت خرید می‌کردند و در آرایشگاههای شرکت خود را می‌آراستند، شرکت حتی سالی را برای ازدواج کارگرنش ایجاد کرده بود. یکی از کارکنان شرکت که امروز مدیر قسمتی از این سازمان عظیم است می‌گوید در آن سالها کارگران شبها حتی در خانه مدیرعامل گرد می‌آمدند، غذا و نوشابه می‌خوردند و تا پاسی از شب با مدیرعاملی‌مقام خود حشر و نشر می‌کردند، گویی آنها همه اعضای یک خانواده‌اند.

تندیس‌های یاد بود هیتاچی

امروز شهر هیتاچی دیگر رونق و اعتبار پیشین خود را ندارد. دودکشهای کارخانه‌ها دیگر دودی ندارند، معادن شهر ذخایرشان به پایان رسیده و کارخانجات آن که به علت کهنگی تکنولوژی‌شان تعطیل شده‌اند تنها بصورت نماد و مظهری از آغاز عصر صنعتی ژاپن به عنوان ثروت ملی نگاهارای می‌شوند و حکم تندیس‌های یادبود را یافته‌اند. در شرکت هیتاچی سنتها نیز رنگ باخته‌اند، ایده هماهنگی درخشندگی خود را از دست داده است، دیگر کارگران در گروههای دو نفری شب را در اتاقهای شرکت به صبح نمی‌آورند.

حمامهای عمومی به گرمابه‌های خصوصی تبدیل شده‌اند، از سالها پیش کارگران دیگر اوقات فراغت خود را در محوطه شرکت و کارخانه نمی‌گذرانند بلکه به آپارتمانهای شهری تغییر مکان داده‌اند. امروز بیش از ۸۵ درصد از کارکنان شرکت هیتاچی خود صاحب مسکن‌هایی هستند که در چهار گوشه حومه شهرها پراکنده‌اند و به جز در محیط کار کمتر یکدیگر را می‌بینند. ملاقاتهای شبانه‌شان با یکدیگر و با مدیرانشان به ندرت اتفاق می‌افتد و به بازدیدهای مراسم سال نو محدود شده است. یکپارچگی زندگی در شهر هیتاچی نیز از شهر رخت پر بسته است: یکی در رستوران فرانسوی و دیگری در غذاخوریهای هندی ساعات فراغت را به سر می‌آورد. یک مدیر عالی‌مقام شرکت هیتاچی می‌گوید حالا تفریحات کارکنان بیشتر و متنوع‌تر شده است، سابقاً آنها در رستورانها گرد هم می‌آمدند و می‌خوردند و می‌نوشیدند و گپ می‌زدند ولی حالا اتومبیل سواری می‌کنند، می‌نوشند و به پرورش درختهای سنتی (بونزای^۱) می‌پردازند. کارکنان اوقات بیشتری را با همسران خود در خریدهایشان صرف می‌کنند و به فرزندان خود توجه بیشتری نشان می‌دهند. حتی آقای سوتوموکانای یکی از روسای عالی‌مقام هیتاچی ترجیح می‌دهد با همسرش به بازی گلف برود تا با همکارانش.

شرکت نیز از هیچ کوششی برای تأمین وسائل تفریح کارکنانش دریغ نمی‌کند، اما امروز این وسائل در اختیار و خدمت فرادست نه گروهی که در محیط کار هماهنگ شده‌اند و اگر هنوز شرکتی‌ها

آسیائیهها با حربه اقتصاد غرب را به مبارزه طلبیده‌اند

همسند که همان شیوه‌های گذشته را ادامه می‌دهند به دلیل عدم توانایی مالی آنها در تأمین وسائل تفریح کارکنانشان است و نه رعایت سنتهای دیرین. اما هنوز هم در این شیوه‌ها می‌توان ته رنگی از این سنتها دید. در سالهای ۱۹۶۰ شرکت صرفاً به روشهای خاص ژاپنی اداره می‌شد و پس از آن به دلیل بازسازی کشور و محو آثار جنگ، شرکت هر سیاسی را که مصلحت بود در پیش می‌گرفت و امروز هر دو شیوه سنتی و مدرن چون معجون مفید به حال ترقی در کنار یکدیگر به کار گرفته می‌شوند. در حقیقت موفقیت‌های آینده هیتاچی بستگی کامل به آن دارد که تا چه اندازه موفق به «ژاپنی کردن» سیاستهای خود شود.

مازاد عظیم موازنه بازرگانی

شرکت هیتاچی نمودی است از همه شرکت‌های ژاپنی. صادرات ژاپن که هیتاچی نیز بخشی از دست‌اندرکاران آن است با مازاد عظیمی از موازنه بازرگانی روبرو است و کشور واحد پولی بسیار نیرومند دارد و به دلیل بالا بودن نرخ مبادله بین صادراتش در معرض تهدید است و بنابراین بسیاری از کشورهای فقیر آسیا از دسترسی به کالاها ژاپنی محروم خواهند ماند. در کارخانه‌هایی که ژاپن در خارج از خاک خود مستقر کرده دیگر اثری از سنت‌گرایی ژاپنی بجای نمانده است، چرا که به جز مدیران این کارخانه‌ها اکثر کارکنان آن را غیر ژاپنی تشکیل می‌دهند که همگی آنها به زبان سوم یعنی انگلیسی صحبت می‌کنند که آنرا هم سخت و زشت و نامفهوم بر زبان می‌آورند که دیگر جانی برای هماهنگی و برادری و یگانگی فرهنگ ژاپنی باقی نمی‌ماند.

در همین راستا، توسعه صنعتی و اقتصادی ژاپن مدیون تقلید از ایده‌های خارجی است و امروز ناچار شده است خود به ابداع و نوآوری روی آورد چرا که دیگر تقلید و نسخه‌برداری از زحمات دیگران نه آسان است و نه

ارزان، و بنابراین شرکت‌های بزرگ ژاپنی مجبور شده‌اند آزمایشگاههای متعددی را در کشورهایی که سابقه طولانی‌تر از آنها در پژوهشهای صنعتی و مدیریتی دارند بنا کنند. از سال ۱۹۸۹ شرکت هیتاچی هفت مرکز تحقیقاتی در نقاط مختلف جهان تأسیس کرده که با آنکه بیش از هفتصد مدیر ژاپنی را برای اداره این مراکز به خارج از کشور گسیل داشته برای دستیابی به تکنولوژی پیشرفته ناچار شده است شرکت‌های خارجی را نیز در این مراکز مشارکت دهد. در دفاتر مرکزی شرکت‌ها که معمولاً در توکیو مستقرند اثری از ناسیونالیسم دیده نمی‌شود و این دفاتر حال و هوای بین‌المللی دارند. یک مدیر اداری می‌گوید: «شرکت‌های تک فرهنگی قادر به ادامه حیات نیستند. شرکت توشیبا سالانه ۱۲۰۰ بورس تحصیلی زبان انگلیسی به کارکنان خود می‌داد که امسال این رقم دو برابر شده است. هر ساله ۵۰ نفر از مدیران جوان شرکت برای ادامه تحصیل راهی دانشگاه‌های خارجی می‌شوند و ۵۰ تن دیگر برای کارآموزی به کارخانجات خارجی گسیل می‌شوند. در سال ۱۹۹۱ شرکت هیتاچی تشکیلاتی آموزش را سازمان داد که مدیران شرکت برای آشنایی با فرهنگ‌های بیگانه در کلاسهای آن شرکت می‌کردند.

در ژاپن بنا بر یک رسم دیرینه مدیران در تصمیم‌گیری با مدیران جوان میانی مشورت می‌کردند در حالیکه در مدیریتهای غربی مدیران جوان به دنبال دست گرفتن رهبری و مقدرات شرکت هستند. امروز در ژاپن نیز مدل غرب گرفته شده و مدیران جوان برای در دست گرفتن اداره شرکت تلاش می‌کنند که سیاستی است جدید در متمرکز کردن قدرت در دست عده‌ای معدود.

در کارخانجات هیتاچی بین‌المللی شدن اعمال و افکار گسترش یافته است. این سنت که روزی کارکنان یک شرکت را متعهد می‌کرد برای تمام عمر در خدمت شرکت باشند متزلزل شده و استعداد‌های درخشان در شرکت‌های مختلف دست به دست می‌گردند و پارا از محدوده خاک ژاپن فراتر نهاده و به مشاغل خارج از کشور گمارده می‌شوند.

حتی صنایع تغییر مدل می‌دهند واقع بینی و انترناسیونالیسم افق تجارب و ایده‌ها را گسترده‌تر می‌سازد،

جهانبینی‌ها و نگرش به اطراف را از محدوده تفکرها و زیستن به شیوه در خود لولیدن و تنگ نظرها متحول می‌کند و فرهنگ‌های ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نیروئی دیگر که در پس فردگرایی به اعتبار آن می‌افزاید تکنولوژی است. در سالهای ۱۹۶۰ شرکت هیتاچی به عضلات و نیروی بدنی کارگران خود نیاز داشت اما امروز نیازمند مغزهای کارکنان خود است. در حالیکه در فروشگاه‌های شرکت انگلستان به سرعت بر روی دگمه‌های کامپیوتر در حرکتند ماشینها به جابجائی کالاها مشغولند و پیچیده‌ترین فعل و انفعالات چه در حوزه تولید و چه در حوزه‌های توزیع و فروش و حمل و نقل به وسیله مغزهای مصنوعی و کامپیوترها برنامه‌ریزی و انجام می‌شود. هر کارگری در هر شغلی و در هر سطحی از فعالیت باید آموزش دیده باشد و بنابراین هر کارگر ماهر و آموزش دیده‌ای دیگر در صدد آن نیست که به گروه‌های شغلی دیگر بیاندیشد بلکه به فکر انجام کار خود به نحو احسن است.

● رویاهای یک زندگی خوب

در اوائل قرن حاضر رشد اقتصادی امریکا رویاهای مردمانش را برای برخورداری از یک زندگی مرفه و سعادتمند به همراه داشت و هرکس که انرژی و تواناییهای خود را به کار می‌گرفت آینده‌ای روشن را در پیش رو داشت. این رویا نه تنها برای امریکائیان بلکه برای خارجیان و از جمله ژاپنیهای مهاجر جذابیت خاص خود را داشت، در عوض آغاز رشد اقتصادی ژاپن در اواسط قرن حاضر برای ژاپنیها به مثابه کابوسی بود که بر زندگی‌شان سایه می‌افکند، مردمان پر کار و توانمند که همه توانشان را در طبق اخلاص گذاشته بودند متوجه شدند که فریب خورده‌اند. اکثریت قابل توجه توکیوینها از داشتن مسکنی محقر محروم بودند، از چهل سال عمر فعالیتشان سی هزار ساعت یا سه سال و نیم را در راه رفتن و بازگشتن به محل کار خود بودند. آنها نیکه با کار، صنعت، تأمین اجتماعی و توریهای رفاه جامعه سر و کار داشتند می‌گفتند ژاپنیها به کار معنادار ولی در زیاده‌دانهای زندگی می‌کنند و هر تحقیری را به جان می‌خرند. در همین سالها بسیاری از

ژاپنیهای مهاجر به امریکا به رغم حضور خطراتی نظیر جنایت و مواد مخدر در جامعه ترجیح می‌دادند در امریکا باقی بمانند و به ژاپن باز نگردند (با این حال کسانی بودند که بازگشتند). این فقدان امنیت آثارش در دوران رونق نیز از میان نرفت و دلیل آنهم مدل‌های اقتصادی ژاپن بود: ژاپن دو پنجم از درآمد ناخالص ملی خود را سرمایه‌گذاری می‌کند، چنین سرمایه‌گذاری عظیمی ممکن است به رشد بلند مدت اقتصاد کشور منجر شود ولی در عین حال شاخص مصرف را ۵۶ درصد نشان می‌دهد که بسیار پایین‌تر از آمریکا، انگلیس و حتی آلمان است. مصرف‌کنندگان ژاپنی از این ماجرا به شدت خسته شده‌اند و یکی از دلایل خانه‌تکانی سیاسی سال گذشته و سقوط لیبرال دموکراتها پس از سالهای طولانی به نفع سیاستمداران مصرف‌گرا همین سیاست اقتصادی گذشته است. حزب لیبرال دموکراتیک ابزارهایی چند را برای حمایت از تولیدکنندگان به کار گرفته بود، از جمله وامها و مقررات مربوط به آتزا حمایت سوبسیدی می‌کرد که منجر به محدود کردن رقابت می‌شد و شرکت‌های بزرگ به هزینه مصرف‌کنندگان پول می‌انباشتند، سرمایه‌گذاری می‌کردند و باز فشار خود را بر مصرف‌کننده می‌افزودند. واقعیت تلخ اینست که حوزه‌های مقتدر اقتصاد و صنعت به قیمت دستمزدهای پائین و ساعات طولانی کار اعتبار و اقتدار اقتصادی ژاپن را تأمین می‌کردند ولی امروز متوجه شده‌اند که دیگر حیطة اختیاراتشان در فشار به ملت خود یک مسئله داخلی نیست و با بین‌المللی شدن شرکتها افکار انترناسیونالیسم و جهانبینی‌های گسترده‌تر آنها را وادار به خروج از محدوده ملی و رعایت استانداردهای بین‌المللی در حوزه‌های دستمزد، مصرف و رفاه اجتماعی کرده است.

ماخذ: اکونومیست
برگردان از: سرویس ترجمه، گزارش.



● بوئای Bonsai نوعی پرورش درخت است که با تکنیکی خاص درختهای کوچک را درست شبیه درختهای بزرگ به عمل می‌آورند.